

سخن سردبیر

آرمان آرین



ویسپوبیش، سال ۱، شماره ۷

«به نام یکتاخدای درخشنده‌ترین»

فرهنگ‌های بشری، برآیند درهم‌پیچیده‌ی بسیاری از گفته‌ها، نوشته‌ها، کرده‌ها، محفوظات زیستی، ذهنی، درونی و بیرونی گروهی از مردم در یک جامعه هستند که در گذر زمان امتداد یافته، کم‌کم به عنوان عادات اجتماعی، نسلی به نسلی منتقل می‌شوند. در این بین، مثل‌ها بخش مهمی از فرهنگ‌ها هستند زیرا چکیده و گنجینه‌ی قلب و هوش مردمان‌اند، برآمده از انبوه پیچیدگی‌هایی که در فراز و فرودهای زمانه پیموده و با گوشت و پوست و استخوان خویش آزموده‌اند.

کتاب‌هایی نظیر «امثال و حکم» در ایران یا «مجموعه‌های چنگ‌یو Chengyu» در چین و... را می‌توان کتاب‌های مرجعی دانست برای شناخت عرف اقوام و ملل کهن و نهایتاً سراسر بشریت؛ اما همین ضرب‌المثل‌ها نیز گاهی می‌توانند نه سازنده، بلکه حتی گمراه‌کننده باشند!

یعنی باید با ضرب‌المثل‌ها نیز با تفکر انتقادی و نگاهی تکاملی و منعطف روبرو شد، نه با نظری متعصب و منجمد. چنان‌که باید در هر عصر، مثل‌ها را از صافی عقل و دانش مُنصف و پیشرو در همان دوران گذر داد و خوب و مفیدشان را نگاه داشت و بد و مُضرشان را محترمانه، به موزه‌ی تاریخ در زمینه‌ی پژوهش‌های فرهنگ عامه سپرد.

ورنه همین موجودات به ظاهر بی‌خطر و برآمده از فرهنگ دیرین نیز می‌توانند به وقتش، با تزریق فهم اعصار کهنه (نه تجربه‌های مفید و سازنده) به عصر نوین، سبب انحراف حرکت‌های رو به پیش جامعه و کشور شوند. بطور مثال، آن مثل‌ها که بر اثر دوره‌های جنگ و افسردگی پدید آمده‌اند، می‌توانند در عصر صلح و

شکوفایی، سبب توقف و خمودگی شوند یا بر خشونت زمانه بیفزایند و آرمان صلح را دست‌نیافتنی بنمایانند. پس نباید مثل‌ها را - که مردم در گفتگوهای‌شان برای بهتر رسانیدن منظور خویش از آنها استفاده می‌کنند - واژگانی صرفاً بی‌آزار دانست و به آسانی از کنارشان گذشت. زیرا آنها در ژرفای ذهن آدمیان نهان می‌شوند و بعد، درست در بزنگاهی حسّاس بیرون می‌جهند و با زبان و کردار افراد، به عرصه‌ی شهود و اجتماع، ساری و جاری می‌گردند.

صد البته در همه‌ی مثل‌ها می‌توان جنبه‌ای و نکته‌ای را یافت که در هر حال، نغز باشد و اینطور نشان دهد که می‌شود درصدی فایده برای آن نیز قائل شد. اما وقتی سود و زیانش را با هم وزن‌کشی کنیم، درمی‌یابیم که زیان آن مثل مشخص، بیش از سود آن خواهد بود و بدآموزی‌اش بیش از آموزه‌های سازنده‌اش!

فرض کنید مثل «خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو!» تا چه اندازه می‌تواند در لحظه‌های حسّاس تصمیم‌گیری، افراد را به تصمیم‌های غلط و توده‌محور آلوده کند یا از خلاقیت و اندیشه‌های نوین و بدیع بازدارد! همچنین بنگرید به مثل مشهور «فوتِ آخرِ کوزه‌گری» که برآمده از عدم اعتماد افراد یک جامعه به یکدیگر، از جمله بی‌اعتمادی استاد به شاگرد خویش است و اگر قرار باشد چنین ضرب‌المثلی چراغ راه مردم یک کشور شود، از هر نسل به نسل بعد، تمامی دانش‌ها و صنعت‌ها و هنرها، بجای پیشرفت، دچار زوال و پسرفت خواهند شد تا جایی که دیگر اثری از تمدن در میان آدمیان برجای نخواهد ماند.

از همین قماش‌اند مثل‌هایی که ضدّ زنان، ضدّ اقوام، علیه نژادها، ادیان و... ساخته شده‌اند و لازم است از خود پرسیم آیا همچنان باید - صرف اینکه بسان میراثی شفاهی یا کتبی به ما رسیده‌اند - بدون هیچ بازنگری و تأملی،

استعمال شوند؟!

توجه شود که مقصود نگارنده آن نیست که حالا بجوریم و از هر مثلی ایرادی بگیریم و بهانه‌ای بسازیم که باید آن را متروکه و نهاد! بلکه آنچه گفته شد، بی‌تردید با لحاظ کردن تمامی جوانب حکمت و مراتب انصاف و شرایط اعتدال و اجماع از طریق شورِ خردمندان، معنا پیدا خواهد کرد.

بنابراین باید هوشیار بود و متوجه؛ که در هر زبان و ملیتی، از این دست مثل‌های منثور و منظوم که غلط‌اندازند و گمراه‌کننده، به وفور وجود دارد و در نقطه‌ی مقابل، وظیفه‌ی هر نسل و عصری است که با هوش و درایت، به این دست مسائل بیندیشد و با راه‌حل‌های آن نیز دست و پنجه نرم کند.

آنگاه فرهنگ مادری و پدری خویش را در تمامی اجزاء آن، از برای زمانه‌ی خویش و آیندگان در راه، پالایش نماید تا گیتی نیز هرچه بیشتر و پیش‌تر بسوی هدف غایی‌اش که همان صلح و وحدت عالم انسانی است، شادان و خرامان رهسپار گردد.

نگارش نخستین: ۲ اسفند ۱۴۰۱

ویرایش نهایی: ۱ دی ۱۴۰۳

ارادتمند - آ.آ